

بررسی براهین جهانشناختی در آثار

علامه طباطبایی و مقایسه آن با آراء سهروردی

فروزان راسخی، استادیار دانشگاه الزهرا(س)

سمیه کلاهدوزان*، دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه الزهرا(س)

چکیده

ارزش مطلق است. برای هر یک از این براهین تقریرهای مختلفی بیان شده است. در این مقاله سعی بر بررسی تقریرهای علامه طباطبایی، بعنوان فیلسوف معاصر، از براهین جهانشناختی، بویژه دو برهان علت و معلول و حرکت و محرک است.

بررسی تقریرات جدید علامه و مقایسه آن با تقریرات سهروردی منوط به بیان تقریرات آنها از این براهین است. بنابراین ابتدا تقریرات مختلف دو فیلسوف از استدلالهای متعدد براهین علت و معلول و حرکت و محرک گزارش میشود تا از این رهگذر بتوان اخذ و اقتباسهای علامه از فلسفه اشراق و نوآوریهای او را نسبت به تقریرات سهروردی مورد بررسی قرار داد.

در بررسی و مقایسه ادله علامه با سهروردی، آن دسته از ادله علامه در زمره اخذ و اقتباسهای او قرار میگیرند که بلحاظ روشی که او در اثبات مطلوب اتخاذ نموده است و همچنین مقدماتی که آن ادله را بر آنها استوار کرده است، با ادله سهروردی در یک جهت و راستا باشند. اما از آنجا که این تقریرات در نحوه کاربرد مقدمات، که بیشتر متأثر از مبنای فلسفی هر فیلسوف و موضوع ادله و گستردگی دامنه اثبات مطلوب است،

*.aria_bastan2500@yahoo.com

برهان جهانشناختی از جمله براهین اثبات وجود خداست که از زمان افلاطون تا کنون مورد توجه فلاسفه بوده است. در این مقاله تقریرات علامه طباطبایی از این براهین، بویژه برهان علت و معلول و برهان حرکت و محرک مورد بررسی قرار گرفته و آراء ایشان در این زمینه با آراء شیخ اشراق مقایسه شده است. باین منظور، براهینی که شیخ اشراق در این باب مطرح نموده است از آثارش اخذ و گزارش شده است. سپس در یک بررسی تطبیقی میان تقریرات علامه و آراء شیخ اشراق، اقتباسهای او از سهروردی و نیز از نوآوریهای او نسبت به شیخ اشراق تبیین شده اند. در این مبحث نوآوریهای علامه نسبت به شیخ اشراق قابل توجه است و اکثر براهین علامه نسبت به ادله شیخ اشراق برتری دارند.

کلید واژگان

دلیل
برهان جهانشناختی
علت و معلول
حرکت و محرک

براهین جهانشناختی

این براهین شامل وجوب و امکان، علت و معلول، حرکت، نظم و منتهی شدن سلسله مراتب ارزشها به

■ اگر هریک

از موجودات ممکن باشند،
پس مجموع سلسله ممکنات نیز
ممکن است؛ زیرا مجموع، معلول
آحادش است و اگر آحاد سلسله
ممکن باشند، معلول که همان
مجموع سلسله است نیز بنحو اولی
ممکن، و نیازمند علت و مرجح است.

لازم است واجب بالذات باشد.

ب) ممکن الوجود واجب بالذات نیست.

ج) بنابراین وجود ممکن بر عدمش ترجیح ندارد.
سپس با اثبات این مقدمات و مسلم فرض کردن
نیازمندی ممکن به علت، به اثبات مقدمه اول
میپردازد:

الف) موجودات یا واجبند یا ممکن.

ب) اگر واجب الوجود باشند، مطلوب ثابت
میشود.

ج) اگر ممکن باشند، نیازمند مرجحند.

اگر هریک از موجودات ممکن باشند، پس مجموع
سلسله ممکنات نیز ممکن است؛ زیرا مجموع،
معلول آحادش است و اگر آحاد سلسله ممکن
باشند، معلول که همان مجموع سلسله است نیز بنحو
اولی ممکن، و نیازمند علت و مرجح است. اثبات
علت و معلول با این مقدمات چنین می شود:

الف) مرجح سلسله ممکنات یا واجب الوجود یا
ممکن الوجود یا ممتنع الوجود است.

ب) مرجح سلسله ممکنات نمیتواند ممکن باشد؛
زیرا لازم می آید داخل در سلسله ممکنات و جزوی از
آن شود.

از یکدیگر متفاوت و متمایز میشوند، در این مقایسه
هم وجوه اشتراک و هم وجوه افتراق آنها مورد بررسی
قرار گرفته است. دسته دیگر از استدلالهای علامه که
در زمره نوآوریهای او محسوب میشوند، از حیث روش
اتخاذ شده در اثبات واجب و مقدماتی که آن ادله بر
آنها استوارند، بکلی متمایز و متفاوت از ادله شیخ
اشراق است. در نهایت با توجه به بررسی و مقایسه
انجام شده میان ادله علامه و سهروردی، آشکار شد که
اکثر ادله علامه از حیث استواری و اتقان نسبت به
ادله شیخ اشراق برتری دارند.

۱. برهان علت و معلول

۱-۱. استدلال اول

در ذیل این عنوان استدلالهایی را مدنظر خواهیم
داشت که مبنای اصلی آنها قانون علیت عمومی
باشند. دیگر استدلالها هرچند از قانون علیت بهره
می برند اما مبنای اصلی دیگری چون نظریه نور و
اشراق در آنها تبلور چشمگیری دارد.

۱-۱-۱. تقریرات سهروردی

۱-۱-۱-۱. تقریر اول

سهروردی در المشارع برهان خود بر اثبات واجب
الوجود را در ابتدا بر پایه دو مقدمه قرار میدهد، مقدمه
اول، تقسیم موجودات به واجب و ممکن و بیان
ماهیت هر کدام از آنها و مقدمه دوم، اثبات نیازمندی
وجود ممکن به مرجح است.

استدلال سهروردی در اثبات هر دو مقدمه بصورت
برهان خلف است، که بشکل قیاس استنتاجی ارائه
شده است. او ابتدا عدم ترجیح ذاتی وجود ممکن بر
عدمش را اثبات میکند:

الف) اگر وجود ممکن بر عدمش ترجیح یابد،

■ **عَلَّامَه در تفسیر المیزان برهان خود بر اثبات وجود خدا را از طریق وجود جریان علیّت میان اجزاء عالم مطرح مینماید و متذکر میشود که خداوند در قرآن از همین طریق بر وجود خود استدلال کرده است؛ زیرا قرآن تمام جریانات علیّت را به خدای فاطر و صانع استناد میدهد.**

و معلول بودن کلّ مجموعه ممکنات، به وجود علّت و واجب الوجودی خارج از مجموعه میرسد.

۱-۱-۱. تقریر سوم

سهروردی در استدلال دیگر خود بر اثبات وجود خدا، ابتدا با استفاده از امتناع تسلسل علل ممکنه، واجب الوجود بالذات را اثبات میکند و سپس وجود واجب الوجودی را که خارج از سلسله ممکنات است برای مجموع ممکنات ثابت میکند. او این دو استدلال را بر پایه مسلّم فرض کردن نیازمندی وجود ممکن به مرجّح، پایه ریزی کرده است.

او در مرحله اوّل برهان در صدد اثبات این است که سلسله ممکنات به واجب الوجود منتهی میشود. (الف) وجود یا واجب الوجود است یا ممکن الوجود. (ب) اگر وجود واجب باشد، مطلوب ثابت میشود. (ج) اگر وجود ممکن باشد یا به واجب الوجود بالذات منتهی میشود یا تسلسل لازم می آید.

۱. نک: سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۱ (المشاعر و المطارحات)، تهران، ۱۳۷۳، پژوهشگاه علوم انسانی، ص ۳۸۶ و ۳۸۷.

۲. نک: سهروردی، سه رساله از شیخ اشراق (اللمحات)، تصحیح و مقدمه: حبیبی، نجفعلی، بیجا، مؤسسه انتشارات اسلامی لاهور، ۱۳۶۳، ص ۱۴۶.

(ج) علّت سلسله ممکنات نمیتواند ممتنع الوجود باشد؛ زیرا مستلزم اینست که سلسله ممکنات نیز بعلّت وجود معلول از وجود علّتش، ممتنع الوجود شود، در حالیکه در واقع سلسله ممکنات موجود است. پس علّت آن نیز باید موجود باشد.

(د) بنابراین تنها یک شقّ باقی میماند و آن اینکه سلسله ممکنات به موجودی که علّت العلل و واجب الوجود است، منتهی شود.^۱

۱-۱-۲. تقریر دوم

سهروردی در اللمحات دو برهان در اثبات وجود واجب الوجود اقامه نموده است که در هر کدام بطریقی متفاوت واجب الوجود را اثبات میکند. برهان اوّل یک برهان خلف است. در این برهان اثبات می شود کلّ سلسله ممکنات به واجب الوجود منتهی میشود. (الف) اگر هر یک از آحاد سلسله ممکن باشند، هر یک از آنها نیازمند علّتند.

(ب) از آنجا که کلّ معلول آحادش است، مجموع سلسله ممکنات هم معلول آحادش است، بنابراین نیازمند علّت بوده و در نتیجه ممکن الوجود خواهد بود.

(ج) علّت کلّ سلسله ممکنات یا واجب الوجود است یا ممکن الوجود.

(د) اگر علّت کلّ سلسله ممکنات ممکن الوجود باشد، داخل در جمله و سلسله یی است که معلول است و دیگر علّت برای کلّ سلسله نیست.

(ه) بنابراین تنها این شقّ باقی میماند که سلسله ممکنات به واجب الوجود منتهی میشود.^۲

شیخ اشراق در این تقریر نیز مانند استدلال قبل، بدون استفاده از امتناع تسلسل، وجود واجب الوجود را اثبات مینماید و از طریق ممکن بودن آحاد سلسله

(د) تسلسل باطل است.

(ه) پس وجود ممکن به واجب الوجود بالذات منتهی میشود.

یکی از دلایل مهمی که هم در ابطال تسلسل و دور و هم در اثبات واجب الوجود کار آمد است، برهان وسط و طرف است. در این برهان وجود سلسله بی که هر یک از آحاد آن هم علت و هم معلول باشد، در حکم وسط بدون طرفین، محال است. بنابراین این استدلال هم تسلسل غیر متناهی سلسله و هم درباب وجود سلسله دوری که در آن تمام آحاد، هم علتند و هم معلول، کارآبی دارد. یعنی ابطال وسط بدون طرف و هم اثبات وجود واجب الوجود از طریق نیازمندی این سلسله به طرفی که علت العلل باشد، اثبات می شود.^۳

در مرحله دوم استدلال برای اثبات وجود واجب الوجود، بعنوان علت مجموع ممکنات و خارج از آن سلسله، چنین تقریر می شود:

(الف) مجموع ممکنات متوقف بر آحادش است و هر آنچه متوقف بر چیز دیگری است، ممکن الوجود و محتاج مرجح است.

(ب) اگر آحاد سلسله ممکن الوجود باشند، لازم می آید مجموع سلسله، ممکن الوجود باشد؛ زیرا مجموع، معلول آحادش است، بنابراین کل سلسله که معلول آحاد است بنحو اولی، ممکن و نیازمند مرجح است.

(ج) بنابراین مجموع سلسله نیازمند علت و مرجحی است که خارج از سلسله ممکنات باشد؛ زیرا در غیر اینصورت آن هم داخل در سلسله است و دیگر علت کل سلسله ممکنات نیست.

(د) علت کل سلسله ممکنات که خارج از آن است، چیزی جز واجب الوجود بالذات نیست.^۴

شیخ اشراق در این برهان نیز بدون توسل جستن به امتناع تسلسل علل و دور، مطلوب را اثبات کرده است.

۱-۲. تقریر علامه طباطبایی

علامه در تفسیرالمیزان برهان خود بر اثبات وجود خدا را از طریق وجود جریان علیت میان اجزاء عالم مطرح مینماید و متذکر میشود که خداوند در قرآن از همین طریق بر وجود خود استدلال کرده است؛ زیرا قرآن تمام جریانات علیت را به خدای فاطر و صانع استناد میدهد. استدلال ایشان اینچنین است:

(الف) میان تمام اجزاء عالم، علیت حاکم است و هر جزئی از عالم، معلول جزئی دیگر است.

(ب) کل و مجموع سلسله معلولات خود معلولی است که نیازمند علت است.

(ج) علت سلسله معلولات خارج از آنست؛ زیرا اگر داخل در سلسله باشد، خود نیز نیازمند علت خواهد بود.

(د) علت خارج از سلسله معلولات، علتی است که نیازمند به علت دیگر نیست و آن واجب الوجود، علت العلل و مسبب الاسباب است.

پس نتیجه اینست که علت کل عالم، واجب الوجود است و این نتیجه از طریق وجود قانون علیت عمومی بدست آمد.^۵

علامه در این برهان متذکر میشود که علت خارج از سلسله باین معناست که از جنس اجزاء سلسله علتها

۳. نک: بهشتی، احمد، هستی و علل آن، قم، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۳، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

۴. نک: سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۳ (الواح عمادی)، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۵. نک: الطباطبایی، السید محمد حسین، المیزان، ج ۲، ص ۳۵۶-۳۵۹.

و معلولها نیست، نه اینکه در رأس سلسله قرار داشته باشد؛ زیرا در اینصورت خود سلسله از علت غایب میشود.

آنچه در این استدلال مطرح است، اینست که علامه با توجه بنحوه وجودی اجزاء عالم و رابطه وجودی میان آنها، مفهوم معلولی را از وجود آنها انتزاع میکند و از این طریق نیازمندی مجموع عالم به علت العلل را اثبات مینماید.

۱-۱-۳. مقایسه برهان اشراق و علامه

شبهت تقریر علامه از این استدلال با دو تقریر شیخ اشراق در المشارع و همچنین در اللمحات، در اینست که هر کدام از آنها استدلال خود را بر مبنای قانون علیت عمومی قرار میدهند.

آنچه که در هر یک از تقریرهای علامه و سهروردی از این استدلال دیده می‌شود اینست که معلول بودن تمام آحاد سلسله مورد بحث در این دو تقریر، این سلسله را خواه متناهی باشد یا غیرمتناهی، نیازمند علت خارج از سلسله میکند. باین ترتیب هم وجود واجب الوجود بدون توسل جستن به امتناع تسلسل علل و دور اثبات میشود و هم امتناع تسلسل بطور اعم؛ زیرا در این دو تقریر امتناع تسلسل در علل ممکنه، اعم از متناهی و غیر متناهی اثبات شده است و چون تسلسل علل ممکنه، اعم مطلق از تسلسل علل غیر متناهی است، با اثبات امتناع اعم، امتناع اخص نیز اثبات میشود.^۶

یکی از وجوه افتراق دو تقریر سهروردی و علامه از این استدلال که از نقاط قوت استدلال علامه نسبت به سهروردی نیز محسوب میشود، اینست که استدلال علامه مبتنی بر وجود علیت عمومی میان تمام موجودات است و از طریق وجود علیت میان تمام موجودات، معلول

بودن کل سلسله علل و معلول نتیجه گرفته میشود، در حالی که استدلال شیخ اشراق بر مبنای نیازمندی ممکن به علت است و با توجه به اینکه مجموعه، معلول آحادش است، ممکن الوجود بودن کل سلسله نتیجه گرفته میشود. بنابراین آحاد سلسله‌یی که موضوع استدلال علامه است دارای وجود معلولی است و هر یک از آنها با دیگری رابطه علیت دارند، در حالی که آحاد سلسله برهان شیخ اشراق ممکن الوجود است. آنچه در تقریر علامه مطرح است، مفهوم وجودی آحاد است و آنچه در استدلال شیخ اشراق مورد نظر است، مفهوم ماهوی آحاد. علیت عمومی میان آحاد سلسله مذکور در استدلال علامه، وجود علتی را که معلول نیست برای کل سلسله اقتضا میکند و اما سلسله مذکور در برهان سهروردی، مقتضی وجود علتی است که ممکن الوجود نباشد. در استدلال علامه علت العلل اثبات میشود و در استدلال سهروردی واجب الوجود. سهروردی در الواح عمادی^۷ نیز همین برهان را اقامه کرده است، با این تفاوت که در دو مرحله به اثبات واجب الوجود می‌پردازد. در مرحله اول وجود واجب الوجود را از طریق بطلان تسلسل اثبات مینماید و در مرحله بعد به اثبات خارج بودن علت العلل بدون نیاز به ابطال تسلسل می‌پردازد، در حالیکه علامه هم وجود واجب الوجود و هم خارج بودن آن از سلسله علل را بدون نیاز به ابطال تسلسل اثبات کرده است.

۱-۲. استدلال دوم

سهروردی در حکمة الاشراق بر مبنای اصل محوری

۶. نک: مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۷ (درسهای اشارات)، تهران، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۷۲، ص ۲۶.
۷. نک: سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۳ (الواح عمادی) ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

■ علیّت عمومی

میان آحاد سلسله مذکور
در استدلال علّامه، وجود علّتی را
که معلول نیست برای کلّ سلسله
اقتضا میکند و اما سلسله مذکور
در برهان سهروردی، مقتضی
وجود علّتی است که
ممکن الوجود
نباشد.

۱-۳. استدلال سوم

۱-۳. تقریرات سهروردی

۱-۳-۱. تقریرات اول

سهروردی در کتاب هیاکل النور برهان خود بر اثبات واجب الوجود را بر اساس سه مقدمه بنا نهاده است. مقدمه اول عبارت است از تقسیم انوار به نور عارض و نور قائم به ذات و بیان ماهیت هر کدام از این انوار. مقدمه دوم به بیان این مطلب میپردازد که نفس، نور قائم به ذاتی است که حادث و مخلوق است و مقدمه سوم بیان این میکند که هر حادثی در وجودش نیازمند مرجح است.

وی با استفاده از این مقدمات و با توجه به حادث بودن نفس ناطقه و نیازمندی آن به مرجح، باثبات وجود واجب الوجود پرداخته است.

صورت این برهان از یک قیاس استثنایی مفصله تشکیل یافته و در صدد اثبات این مدعا است که علت وجود نفس ناطقه به واجب الوجود منتهی میشود.

الف) مرجح نفوس ناطقه یا اجسامند یا نور مجرد.

ب) اگر اجسام، مرجح نفوس ناطقه باشند آنگاه

۸. نک: همان، ج ۲ (حکمة الاشراف)، ص ۱۲۱.

فلسفه خود، یعنی نور، به اثبات واجب الوجود یا نور الانور میپردازد. این برهان نیز، یک برهان خلف متشکل از قیاس استنتاجی است که در آن اثبات می شود انوار مجرد قائم بذات و عارضی و جواهر جسمانی و عوارض آنها به نور الانوار منتهی میشود. استدلال او اینچنین است:

الف) نور مجرد یا در وجودش نیازمند به غیر است یا نیازمند به غیر نیست.

ب) نور مجرد اگر در وجودش نیازمند به غیر نباشد، مطلوب ثابت میشود.

ج) نور مجرد اگر در وجودش نیازمند به غیر باشد، آن غیر یا جوهر غاسق یا نور الانوار است، و در غیر اینصورت تسلسل لازم می آید.

د) اگر آن غیر، جوهر غاسق باشد تسلسل لازم آید، پس باطل است.

ه) بنابراین، تنها یک شقّ باقی میماند و آن اینکه اگر نور مجرد در وجودش نیازمند به غیر باشد. آن غیر، نور الانوار است.

بیان ابطال هر یک از این دو شقّ بشکل ذیل است: الف) جوهر غاسق نمیتواند علت نور مجرد باشد؛ زیرا هیچ شیء اُخس، علت امر اشرف نیست و نور مجرد از هر جهت اشرف و اتمّ از جوهر غاسق است، پس جوهر غاسق که اُخس از نور مجرد است، نمیتواند علت آن باشد.

ب) اگر علت نور مجرد، نور قائم به ذات باشد، سلسله بی از انوار مجرد قائم بذات که هر کدام بر یکدیگر مترتّبند و در وجود با یکدیگر اجتماع دارند، تشکیل میشود و چنین سلسله بی در وجودش باید به نور مجردی که خود معلول نور مجرد دیگر نیست، منتهی شود؛ زیرا تسلسل انوار مجرد قائم بالذات ممکن در این سلسله تا بینهایت محال و باطل است.^۸

■ در برهان

سوم، سهروردی

نفس ناطقه را موضوع برهان

خود قرار داده و از طریق حادث بودن

نور مجرد، نیازمندی آن به علت و

مرجح را نتیجه میگیرد و از این

طریق وجود نورالانوار را

اثبات مینماید.

میشود، لذا این برهان از دیگر براهین خود او و براهین سایر فلاسفه در اثبات واجب الوجود متمایز میشود.

۱-۳-۱-۲. تقریر دوم

سهروردی در برهان دیگر بر اثبات واجب الوجود، استدلالش را مبتنی بر حدوث نفس ناطقه قرار میدهد و از این طریق مطلوبش را اثبات میکند.

او در این برهان استدلالش را بر پایه سه مقدمه بنا کرده است. مقدمه اول باین ترتیب است که نفس ناطقه قبل از وجود تن موجود نیست و همراه با وجود جسم موجود میشود. مقدمه دوم بیان میکند که هر امری که مسبوق به عدم باشد، حادث و ممکن است و مقدمه سوم عبارت است از نیازمندی هر امر حادث و ممکن الوجود به علت. این برهان نیز بصورت یک قیاس استثنایی منفصله است.

(الف) این «غیر» که نفس ناطقه در حدوثش به آن نیازمند است، یا جسم است یا غیر جسم.

(ب) این «غیر»، جسم نیست (زیرا محال است که جسم امری شریفتر از خود را ایجاد کند).

(ج) اگر این «غیر»، غیرجسم باشد، یا ممکن الوجود است یا واجب الوجود.

(د) اگر علت نفس ناطقه ممکن الوجود باشد، تسلسل لازم می آید.

(ه) پس علت نفس ناطقه به واجب الوجود منتهی میشود.^۹

سهروردی در ادامه برهان به بیان این مطلب میپردازد که عدم در واجب الوجود راه ندارد، زیرا اگر در آن عدم راه داشته باشد ممکن الوجود میشود نه واجب الوجود، حال آنکه سخن از واجب الوجود است.

۹. همان، ج ۳ (هیاکل النور)، ص ۹۴.

۱۰. نک: همان، ج ۱، ص ۳۵ و ۳۶.

لازمی می آید اجسام، علت امری شریفتر از خود باشند و این امر محال است.

(ج) اگر نور مجرد علت نفوس ناطقه باشد، یا واجب است یا ممکن.

(د) اگر واجب باشد، مطلوب ثابت میشود.

(ه) اگر نور مجرد ممکن باشد، بعلة امتناع تسلسل، لازم است به واجب الوجود منتهی شود.

بنابراین نور مجرد به واجب الوجودی که حی قیوم و ظاهر به ذات خود است، و در غایت شدت و ظهور بوده و از اجسام و علایق جسمانی مبرا است، منتهی میشود.^۹

در این برهان سهروردی نفس ناطقه را موضوع برهان خود قرار داده و از طریق حادث بودن نور مجرد، نیازمندی آن به علت و مرجح را نتیجه میگیرد و از

این طریق وجود نورالانوار را اثبات مینماید. او نه تنها از وجود نفس ناطقه وجود نورالانوار را ثابت میکند،

بلکه بواسطه اوصاف آن اوصاف نورالانوار را نیز بیان میکند؛ باین طریق که حی بودن و قائم بذات و ظاهر بذات و مجرد بودن نفس ناطقه را دلالت بر مجرد و

حی و قیوم بودن و نیز در غایت شدت و ظهور بودن نورالانوار میداند. از آنجا که در این برهان نه تنها وجود واجب الوجود، بلکه سایر اوصاف او نیز اثبات

۱-۳-۲. تقریر علامه طباطبایی

علامه در نهایت الحکمة از طریق نفس انسانی بر وجود واجب الوجود اقامه برهان میکند و آن را برهان حکمای طبیعی میدانند. این برهان مبتنی بر پنج مقدمه است که عبارتند از تجرّد نفس، حدوث نفس، امکان نفس، احتیاج نفس به سبب غیر جسمانی و لزوم انتهای سلسله علل مجرد به واجب الوجود.

این برهان در طی اثبات سه مدّعا، وجود واجب الوجود را اثبات میکند. مدّعی اول: نفس همراه با پیدایش بدن، حادث میگردد. مدّعی دوم: نفس نیازمند علّت است. مدّعی سوم: علّت حدوث نفس واجب الوجود است.

مرحله اول: نفس همراه با پیدایش بدن حادث میگردد. این برهان بصورت برهان خلف و متشکل از یک قیاس استثنایی است و صورت آن باین نحو است:

(الف) نفس یا همراه با پیدایش بدن حادث میشود یا قبل از پیدایش بدن موجود است.

(ب) اگر نفس قبل از پیدایش بدن موجود باشد، یا بدون تعلّق به بدنی موجود است یا متعلّق به بدنی دیگر است.

(ج) هر دو شقّ باطل است.

(د) بنابراین تنها یک شقّ باقی میماند و آن اینکه نفس همراه با پیدایش بدن حادث میشود.^{۱۱}

بیان ابطال این دو شقّ به اینستکه: ۱- نفس قبل از پیدایش بدن بدون تعلّق به بدنی موجود نیست زیرا در غیر اینصورت لازم می آید نفوس متعدّد که در حدّ نوعیشان متحد هستند، نه متکثر باشند نه واحد. متکثر نیستند؛ زیرا تمایز افراد تحت یک نوع یا فاعل است، یا بغایت، یا به مواد و یا به عوارضشان. فاعل نفوس یکی است؛ غایت آنها نیز که همان اتصال و

تشبّه به فاعلشان است هم یکی است. تمایزشان بماده یا بعوارض ماده یا آنچه در حکم بدن باشد، نیست؛ زیرا این امر خلاف این فرض است که نفوس جدای از ابدان موجودند. همچنین نفوس قبل از بدن یک نفس واحد نیستند؛ زیرا قبول کثرت بعد از وحدت از خواص مقادیر و عوارض آنهاست و نفس اینگونه نیست.

۲- نفس قبل از پیدایش بدن متعلّق به بدنی دیگر نیست؛ زیرا مستلزم تناسخ است و از آنجا که تناسخ مستلزم اینست که نفس از فعلیّت به قوه برگردد امری محال است.

مرحله دوم: نفس در وجودش نیازمند علّت است.

این برهان متشکل از یک قیاس استثنایی است.

(الف) نفس حادث است.

(ب) هر امر حادثی نیازمند علت است.

(ج) پس نفس نیازمند علّت است.

مرحله سوم: علّت حدوث نفس، واجب الوجود است. این برهان متشکل از یک قیاس استثنایی است:

(الف) علّت حدوث نفس یا جسم است، یا امر جسمانی، یا واجب الوجود.

(ب) علّت حدوث نفس، جسم یا امر جسمانی نیست.

(ج) پس تنها یک شقّ باقی میماند و آن اینکه علّت

حدوث نفس واجب الوجود است.

بیان ابطال این دو شقّ نخست به این نحو است:

(الف) علّت حدوث نفس جسم نیست؛ زیرا لازم

می آید تمام اجسام دارای نفس باشند، در حالی که تمام اجسام دارای نفس نیستند.

۱۱. نک: الطباطبایی، نهاية الحکمة، ترجمه و شرح: شیروانی،

علی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۲۰۳-۲۰۶.

■ علامه از طریق

حدوث نفس ناطقه انسانی

به اثبات واجب الوجود میپردازد،

با این تفاوت که سهروردی در تقریراتش

از این برهان، دیگر به اثبات

حدوث نفس ناطقه

نپرداخته است.

..... ◊

ب) از آنجا که تأثیر جسم بکمک وضع صورت میگیرد، اگر علت حدوث نفس امر جسمانی باشد، لازم می آید نفس دارای وضع باشد، در حالی که نفس مجرد است و امر مجرد دارای وضع نیست.

ج) دلیل دیگر بر اینکه علت حدوث نفس جسم یا امر جسمانی نیست اینست که اگر علت حدوث نفس جسم یا امر جسمانی باشد، لازم می آید موجود ضعیفتر علت موجود والاتر و عالیتر باشد و این محال است.

۱-۳-۳. مقایسه

این تقریر علامه نظیر تقریر اول و دوم سهروردی است که از طریق حدوث نفس ناطقه انسانی به اثبات واجب الوجود میپردازد، با این تفاوت که سهروردی در تقریراتش از این برهان دیگر به اثبات حدوث نفس ناطقه نپرداخته است.

علامه در بیان اثبات این مطلب که علت حدوث نفس ناطقه، واجب الوجود است، علاوه بر آنکه علت بودن جسم برای نفس ناطقه را ابطال میکند - همانطور که سهروردی هم به این امر پرداخته است - به اثبات علت نبودن امر جسمانی برای نفس نیز میپردازد. ایشان در ابطال علت بودن ایندو برای نفس

ناطقه، علاوه بر دلیلی که سهروردی در اینباره بیان میدارد، به بیان این مطلب نیز میپردازد که از آنجا که تمام اجسام دارای نفس ناطقه نیستند، نمیتوانند علت نفوس باشند.^{۱۲ و ۱۳}

هر چند در هر دو تقریری که از علامه و سهروردی نقل شد با اثبات وجود واجب الوجود خود بخود مجرد بودن آن نیز اثبات میشود، اما در تقریر سهروردی بطور خاص مجرد بودن واجب الوجود اثبات شده است؛ باین نحو که حی قائم بودن نفس ناطقه دال بر حی قیومی که ظاهر به ذات خود است و از انواری است که مجردند، تلقی شده است.

۱-۴. استدلال چهارم

علامه در اصول فلسفه و روش رئالیسم برهانی اقامه میکند که تقریر او از این برهان با برهان حدوث متکلمان و برهان وجوب و امکان فلاسفه اسلامی منطبق است. اما این برهان با مقدمه‌یی که علامه در ابتدای آن ذکر کرده است، نه تنها از دو برهان حدوث و وجوب و امکان متمایز میشود،^{۱۴} بلکه در جایگاه برتر و والاتری نسبت به آنها قرار میگیرد.

مقدمه‌یی که علامه مطرح مینماید در رابطه با ارتباط وجودی میان اجزاء جهان است و این وابستگی وجودی اجزاء عالم بیکدیگر باعث میشود که آنها در کل، یک واحد خارجی را تشکیل دهند، و در نتیجه کل جهان نیازمند علتی وجودی خارج از خود باشد. فایدهٔ این مقدمه برای برهان اینست که با فرض یک واحد خارجی برای کل جهان، لزوم اثبات

۱۲. نک: همان، ج ۳، ص ۲۰۳-۲۰۶.

۱۳. نگاه کنید به: همانجا؛ سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۳۵ و ۳۶.

۱۴. نک: طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، پاورقی: مطهری، مرتضی، تهران، صدرا، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۱۲۹.

■ **مقدمه‌یی که علامه مطرح مینماید در رابطه با ارتباط وجودی میان اجزاء جهان است و این وابستگی وجودی اجزاء عالم بیکدیگر باعث میشود که آنها در کل، یک واحد خارجی را تشکیل دهند، و در نتیجه کل جهان نیازمند علّتی وجودی خارج از خود باشد.**

..... ◊

این برهان بر مسلم فرض کردن متحرک بودن جهان مبتنی است و معنایی که علامه از حرکت در این برهان اراده نموده است معنای عام آن، یعنی حرکت از عدم به وجود یا هستی پس از نیستی است و از این طریق در صدد اثبات حدوث جهان و در نتیجه اثبات وجود واجب الوجود است. این تقریر که بر مبنای حرکت عمومی و جوهری جهان ارائه شده است، این برهان را از چالشی که برهان مبتنی بر حدوث متکلمان گرفتار آن بود، رهایی میبخشد؛ زیرا متکلمان از طریق وجود حرکت بعنوان امر عرضی و حادث در جهان، حدوث جهان را نتیجه میگیرند و توجیه ناموفق آنها بر حدوث جهان از این قرار است که هر امری که از امر حادث خالی نیست، خود حادث است، در حالی که اگر حرکت داخل در جوهر اجسام نباشد، متحرک بودن و در نتیجه حادث بودن جوهر اجسام را نتیجه نمیدهد.^{۱۵} اما اگر کسی منکر متغیر بودن اجزاء جهان باشد باز ناچار از قبول علّت برای کلّ جهان است.

۱۵. همان، ص ۱۳۰.

۱۶. همان، ص ۹۷.

۱۷. همان، ص ۱۳۲ و ۱۳۳.

۱۸. نک: جوادی آملی، عبدالله، تبیین براهین اثبات وجود خدا،

قم، انتشارات اسراء، ۱۳۷۵، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

عدم علّیت وجودی اجزاء جهان برای خود آنها از بین می‌رود، و در نتیجه بدون نیاز به استفاده از امتناع تسلسل علل، وجود علّتی ماورای اجزاء جهان، که از جنس آنها نیست و واجب الوجود است، اثبات میشود.^{۱۵} به این ترتیب علامه در این برهان هم بر امتناع تسلسل، برهان اقامه نموده است و هم مستقیماً پیش از اینکه امتناع تسلسل ثابت شده باشد، وجود واجب را اثبات مینماید.^{۱۶} این مقدمه بواسطه مقدماتی دیگر قابل طرح است که عبارتند از:

(الف) تمام اجزاء جهان دارای ارتباط وجودی با هم هستند.

(ب) ارتباط وجودی میان اجزاء جهان یک ارتباط واقعی و مستقل از ذهن است و یک امر وهمی و پنداری نیست.

(ج) جهان با اجزاء خود یک واحد خارجی است. علامه با توجه به این مقدمه و مقدمات دیگر برهان، دو تقریر از این برهان ارائه نموده است که یکی بر حرکت عمومی و جوهری جهان و در نتیجه حدوث جهان مبتنی است و دیگری، در صورت انکار حرکت عمومی جهان، مبتنی بر امکان جهان است.

تقریر اول که واجب الوجود را باستناد وجود حرکت در جهان اثبات میکند، دارای این مقدمات است: (الف) جهان با اجزاء خود یک واحد خارجی است (با توجه به مقدمه سوّم).

(ب) این واحد خارجی دارای حرکت عمومی (حرکت وضعی، مکانی و جوهری) است.

(ج) معنای حرکت، هستی پس از نیستی است.

(د) هر وجود آغشته به عدم، حادث است.

(ه) هر موجود حادثی نیازمند علّت است.

(و) بنابراین جهان، بعنوان یک واحد خارجی،

نیازمند علّتی خارج از خودش است.^{۱۷}

زیرا دلیل این امر اینست:

(الف) اگر اجزاء ممکن باشد (با توجه به مطالعات قبل)، پس کلّ جهان ممکن است.

(ب) اگر موجودی ممکن باشد، نیازمند علت است. (ج) پس اگر جهان ممکن باشد، نیازمند علت است.

بنابراین در هر صورت جهان ممکنات دارای علتی وجودی بیرون از خود است.^{۱۹}

علامه در تقریر دوم خود از این برهان، با استناد به واقعیت عینی و موجود جهان و با توجه بمقدمه ابتدای برهان، برهان خود را بر امکان فقری - نه امکان ماهوی - کلّ جهان مبتنی میکند و در نتیجه وجود علت العلل را اثبات مینماید. او باین طریق، برهان را از اشکال برهان وجوب و امکان فلاسفه که بر مبنای اصالت ماهوی است نه اصالت وجودی، مصون نگه میدارد.

با توجه به موارد فوق، آشکار میشود که این برهان با توجه بمقدمه‌یی که در ابتدای آن ذکر شده است و با توجه بدو تقریری که علامه از آن ارائه داده است، نسبت به برهان حدوث متکلمان و برهان وجوب و امکان فلاسفه، از استواری و اتقان بیشتری برخوردار بوده و از اشکالاتی که بر آن براهین وارد است، مصون است.

۱-۵. استدلال پنجم

علامه در اصول فلسفه و روش رئالیسم برهان خود بر اثبات وجود واجب الوجود را بر مبنای امری بدیهی و انکار ناپذیر، یعنی اصل واقعیت و خصوصیات و مقومات آن، قرار میدهد و واقعیت کلّ جهان را متکی و پابرجا بر واقعیتی که در ذاتش دارای استقلال است، میداند.

این برهان از جمله براهینی است که بعلمت واسطه

■ علامه

در اصول فلسفه

و روش رئالیسم برهان خود

بر اثبات وجود واجب الوجود را بر مبنای

امری بدیهی و انکار ناپذیر، یعنی

اصل واقعیت و خصوصیات

و مقومات آن، قرار

میدهد.

قرار نگرفتن مقدمات متعدّد در اثبات مطلوب و در نتیجه سهل الوصول بودن آن به مطلوب، نسبت به براهین دیگر فلاسفه در اثبات واجب الوجود، از اتقان و استواری بیشتری برخوردار است زیرا این برهان فقط متکی بر یک امر بدیهی و غیر قابل انکار است که همان اصل واقعیت و خصوصیات و مقومات آنست. مقدمات این برهان از این قرار است:

(الف) اصل واقعیت یک امر بدیهی و انکار ناپذیر است.

(ب) اصل واقعیت نابود نشدنی است.

(ج) هر یک از موجودات جهان معلولی هستند که علتشان میان اجزاء دیگر است.

(د) هستی و واقعیت هرگز بدون استقلال و پابرجایی امکانپذیر نیست.

(ه) کلّ سلسله معلومات نیازمند علتی است که خارج از آن باشد.

(و) پس واقعیت کلّ جهان متکی و پابرجا بر یک واقعیت دیگر است که خود در ذاتش دارای استقلال است.^{۲۰}

۱۹. نک: طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵؛ ص

۳۴.

۲۰. نک: همان، ص ۱۰۳-۱۱۵.

توضیح اینکه، اصل واقعیت یا خود در ذاتش دارای استقلال است، یا بواقعیتی که بالذات دارای استقلال است متکی است.

از نقاط قوت این برهان اینست که وجود واجب الوجود بعنوان پدیده‌یی از پدیده‌های جهان یا بعنوان موجودی که جهان را در لحظه‌یی آغاز نموده است، اثبات نمیشود بلکه برخلاف براهین اثبات وجود خدا، در این برهان وجود اشیاء نسبت به عدم، وجود، ولی نسبت به خداوند لا وجود تلقی شده است و بر این استوار است که اساساً وجود اشیاء در مقایسه با وجود خداوند، وجود حقیقی نیست، بلکه از قبیل «نمود» و «ظهور» است که پیش از آنکه خود را نشان دهد، او را نشان میدهد.^{۳۱} بنابراین این برهان از آنجاکه در اثبات مطلوب از امتناع تسلسل علل بینناز است، و از آنجا که به اصل واقعیت هستی نظر دارد، نه مفهوم وجود یا ماهیت اشیاء، متفاوت و متمایز از دیگر ادله وجود خدا است و در مرتبه والاتری از اتقان و استواری نسبت به ادله دیگر شیخ اشراق قرار میگیرد.

۱-۶. استدلال ششم

علامه در نهاية الحکمة برهان متکلمان را که از طریق حدوث اجسام بر وجود واجب الوجود استدلال آورده‌اند، تقریر مینماید.

این برهان در طی چند مرحله به اثبات وجود واجب الوجود پرداخته است. مرحله اول اثبات این امر است که اجسام خالی از امور حادث نیستند. مرحله دوم اثبات حادث بودن اجسام است. مرحله سوم نیازمندی اجسام به علت را اثبات میکند و مرحله چهارم به اثبات واجب الوجود بودن علت اجسام میپردازد.

مرحله اول:

(الف) حرکت و سکون از امور حادث هستند.

(ب) اجسام از حرکت و سکون خالی نیستند.

(ج) اجسام از امور حادث خالی نیستند.

مرحله دوم:

(الف) آنچه از امور حادث خالی نیست، خود

حادث است.

(ب) اجسام از امور حادث خالی نیستند.

(ج) اجسام حادث هستند.

مرحله سوم:

(الف) اجسام حادث هستند.

(ب) هر حادثی نیازمند محدث است.

(ج) اجسام نیازمند محدث هستند.

مرحله چهارم:

(الف) محدث اجسام، یا جسم است، یا امر

جسمانی، یا واجب الوجود.

(ب) اگر محدث اجسام، جسم یا امر جسمانی

باشد، دور یا تسلسل لازم می‌آید.

(ج) دور و تسلسل باطل است.

(د) پس تنها این شق باقی میماند که محدث اجسام،

واجب الوجود است.^{۳۲}

۱-۶-۱. نقد علامه

علامه این برهان را در اثبات وجود واجب الوجود کافی نمیداند؛ زیرا این مقدمه که «هر آنچه خالی از حوادث نباشد، حادث است» نه بین است و نه مبین؛ چرا که متکلمان تغییر در اعراض جوهر را ملازم با تغییر جوهری که موضوع آنهاست نمیدانند و این مقدمات با اعتقاد متکلمان که به حرکت در اعراض اعتقاد

۲۱. نک: همان، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

۲۲. نک: الطباطبایی، نهاية الحکمة، ج ۳، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

■ علامه

**برهان حدوث اجسام را
در اثبات وجود واجب الوجود
کافی نمیداند؛ زیرا این مقدمه که
«هر آنچه خالی از حوادث نباشد،
حادث است» نه بین است
و نه مبین.**

دارند تغایر دارد. از آنجا که بر اساس اعتقاد به وجود حرکت در اعراض، حرکت در اعراض جسم، مستلزم حرکت در جوهر آن نیست، پس این مقدمه تنها در صورتی که بر حرکت جوهری مبتنی شود، تام محسوب شده و کارآمد میشود.^{۲۳}

این نقد علامه همان نقدی است که پیش از این، ملاًصدرا بر این برهان وارد نموده است. صدرالمتألهین این برهان را دارای دو اشکال میداند که یکی مبنایی و دیگری بنایی است، اما علامه در نقد خود از این برهان تنها بر اشکال بنایی آن اشاره نموده است.

اشکال مبنایی این برهان از نظر ملاًصدرا، از این قرار است که مناط احتیاج معلول به علت حدوث نیست زیرا اگر چه حدوث در خارج همراه وجود است اما در مقام تحلیل، مؤخر از وجود است و امر مؤخر نمیتواند علت امر متقدم بر خودش باشد زیرا «دور مُضمَر» لازم می‌آید.^{۲۴}

اشکال بنایی اینست که این مقدمه که «هر آنچه خالی از حوادث نباشد، حادث است» مطابق با اعتقاد متکلمان که قائل بحرکت در اعراض هستند و تغییر در اعراض را ملازم با تغییر در جوهر نمیدانند، مطرح نیست و در اثبات واجب، ناموفق است.^{۲۵}

ملاًصدرا برای رفع اشکال مبنایی «حدوث زمانی» را به «حدوث ذاتی» و «تعلق ذاتی» ارجاع میدهد و اشکال بنایی را بر اساس حرکت جوهری حل مینماید.^{۲۶}

با توجه به اشکالاتی که صدرا و علامه بر این مقدمه که «هر امری که از امور حادث خالی نیست، خود حادث است» بیان کرده‌اند؛ توجیه متکلمان بر حدوث اجسام و در نتیجه اثبات نیازمندی آنها به محدث را ناموفق نموده است، زیرا متکلمان از طریق وجود حرکت بعنوان امری عرضی و حادث در اجسام، حادث بودن اجسام را نتیجه میگیرند، در حالیکه حرکت اگر داخل در جوهر اجسام نباشد، متحرک بودن و در نتیجه حادث بودن جوهر اجسام را نتیجه نمیدهد.

به این ترتیب نقد علامه به این برهان و راه حل صدرایی آن مبنی بر ارجاع حرکت در اعراض به حرکت جوهری اجسام، از صحت و درستی برخوردار است.

۲. برهان حرکت و محرک

۲-۱. استدلال اول:

سهروردی در الواح عمادی استدلال خود بر اثبات محرک غیر متحرک را بر اساس دو مقدمه بنا مینهد، مقدمه اول عبارتست از واضح و آشکار بودن وجود حرکت در جهان و مقدمه دوم نیازمندی هر حرکت به محرک است. این برهان یک برهان خلف است و باینصورت است:

۲۳. نک: همان، ص ۲۰۸.

۲۴. نک: جوادی آملی، عبدالله، شرح حکمت متعالیه، تهران، انتشارات الزهراء، ۱۳۶۸، ج ۶، ب ۱، ص ۳۳۸ و ۳۳۹.

۲۵. نک: همان، ص ۳۴۰ و ۳۴۱.

۲۶. نک: همان، ص ۳۴۱ و ۳۴۲.

الف) مبدأ حرکت یا جسم است یا غیرجسم.
 ب) مبدأ حرکت جسم نیست زیرا اگر جسم مبدا حرکت باشد، لازم می‌آید تمام اجسام متحرک باشند. همچنین مستلزم اینست که تمام حرکات یکسان باشند و این امر باطل است.
 ج) اگر مبدأ حرکت غیر جسم باشد، یا ممکن الوجود است یا واجب الوجود.
 د) اگر مبدأ حرکت واجب الوجود باشد، مطلوب ثابت است.

ه) اگر ممکن الوجود باشد، بعلمت امتناع تسلسل، لازم می‌آید به واجب الوجود بذاته منتهی شود. پس مبدأ تمام حرکات محرک غیر متحرک یعنی واجب الوجود است.^{۲۷}

شیخ اشراق در این برهان بعضی اجسام - و نه تمام آنها - را متحرک میداند و این ناشی از اعتقاد او به وجود حرکت در اعراض و مقولات عرضی است. آنچه از سیاق استدلال مشخص شده اینست که سهوردی ابتدا از طریق اثبات مجرد بودن مبدأ حرکت، غیر متحرک بودن آن را اثبات میکند، سپس این برهان را به برهان وجوب و امکان تعمیم داده تا از این طریق واجب الوجود بودن محرک غیر متحرک را اثبات نماید. او استدلال بر وجود واجب الوجود را از طریق برهان حرکت و محرک، راه و روش حضرت ابراهیم (ع) در شناخت خالق جهان میداند.

۲-۲. استدلال دوم

سهوردی در الشماع و المطارحات برهان دیگری در اثبات واجب الوجود، از طریق وجود حرکت در جهان، اقامه مینماید. او روشی را که در این برهان در اثبات واجب الوجود بکار گرفته شده است، از روشهای دیگر برتر میداند و معتقد است فطرت سالم این روش

■ سهوردی

استدلال بر وجود

واجب الوجود را از طریق

برهان حرکت و محرک، راه و روش

حضرت ابراهیم (ع) در شناخت

خالق جهان میداند.

را بر دیگر روش مشائیان در اثبات وجود خدا ترجیح میدهد زیرا مسیر این روش حدس است. او در ادامه بیان میکند که این روش استدلال بر وجود خدا، مورد اعتماد ارسطو هم بوده است.

در این برهان سهوردی اثبات میکند که محرک تمام حرکات غایت تمام حرکات است، مقدمات این برهان از این قرار است:
 مرحله اول:

الف) اجسام فلکی متحرکند.

ب) هر متحرکی نیازمند محرک است (خود متحرک مبدأ حرکت نیست).

ج) پس اجسام فلکی نیازمند محرک هستند.
 مرحله دوم:

الف) مباشر حرکت اجسام فلکی، نفس است.

ب) هرگاه مباشر حرکت نفس باشد، حرکت دارای غایت است.

ج) پس حرکت اجسام فلکی دارای غایت است.
 مرحله سوم:

الف) غایت حرکت اجسام فلکی یا جسم است، یا

۲۷. نک: سهوردی، مجموعه مصنفات، ج ۳ (الواح عمادی)،

ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

نفس، یا امری که نه جسم است و نه متعلق بجسم.

ب) غایت حرکت اجسام فلکی جسم نیست. زیرا جسم پائین تر از مباشر حرکت اجسام فلکی است و همچنین هر یک از اجسام نمیتوانند غایت جسم دیگر باشند.

ج) غایت حرکت اجسام فلکی، نفس نیست، زیرا نفوس پائینتر نمیتوانند غایت نفس جسم فلکی باشد، همچنین هر یک از نفوس نمیتوانند غایت دیگری باشند.

د) اگر غایت حرکت اجسام فلکی نه جسم و نه

دیگر براهینی که در اثبات واجب الوجود از طریق وجود حرکت اقامه شده است، متمایز است.

نتیجه

با توجه به بررسی و مقایسه‌های انجام شده میان تقریرات سهروردی و علامه طباطبایی از دو برهان «علت و معلول» و «حرکت و محرک»، آشکار میشود که نه تنها نوآوریهای علامه در تقریر این براهین بسیار است، بلکه آن دسته از ادله او نیز که در زمره اخذ و اقتباسهای علامه از سهروردی محسوب میشوند، دارای

■ استدلال علامه از برهان علت و معلول که مبتنی بر علیت عمومی

میان اجزاء عالم است و نیز استدلال او مبتنی بر حدوث نفس انسانی، از جمله اخذ و اقتباسهای علامه است. برهان سوم علامه که مبتنی بر اصل واقعیت و مقومات آنست و نیز برهانی که منطبق بر برهان وجوب و امکان فلاسفه و برهان حدوث متکلمان، و نیز استدلال او از برهان حرکت و محرک که مبتنی بر حرکت جوهری اشیاء است، در زمره نوآوریهای علامه قرار میگیرند.

متعلق بجسم باشد، آنگاه یا واجب الوجود است یا تسلسل لازم می‌آید.

ه) اگر واجب الوجود باشد، مطلوب ثابت میشود. (و) تسلسل باطل است.

ز) بنابراین غایت حرکت اجسام فلکی واجب الوجود است.^{۲۸}

در این برهان سهروردی برای محرک اجسام فلکی سه امر را اثبات نموده است. اول اینکه محرک اجسام فلکی هم علت فاعلی و حقیقی، و هم علت غایی است. دوم اینکه محرک اجسام فلکی نه جسم است نه جسمانی، بلکه از این هر دو منزّه و میراست. سوم اینکه محرک اجسام فلکی واجب الوجود است.

این برهان از آنجهت که نه تنها وجود واجب الوجود را، بلکه مجرد بودن آن از ماده و تعلقات مادی را هم اثبات میکند و همچنین نه تنها علت فاعلی بودن آن را، بلکه علت غایی بودن آن را نیز اثبات میکند، از

نقاط قوت بسیاری نسبت به ادله شیخ اشراق است. استدلال علامه از برهان علت و معلول که مبتنی بر علیت عمومی میان اجزاء عالم است و نیز استدلال او مبتنی بر حدوث نفس انسانی، از جمله اخذ و اقتباسهای علامه است و دو استدلال مطرح شده در اصول فلاسفه و روش رئالیسم که یکی مبتنی بر اصل واقعیت و مقومات آنست و دیگری منطبق بر برهان وجوب و امکان فلاسفه و برهان حدوث متکلمان، و نیز استدلال او از برهان حرکت و محرک که مبتنی بر حرکت جوهری اشیاء است، در زمره نوآوریهای علامه قرار میگیرند.

بنابراین از بررسی مقایسه‌یی میان تقریرات این دو فیلسوف بزرگ از ایندو برهان، اقتدار علامه در تقریر استدلالهای متعدد و نیز اتقان و استواری ادله او نسبت به ادله شیخ اشراق آشکار میشود.

۲۸. نک: همان، ج ۱ (المشروع و المطارحات)، ص ۳۸۸ و ۳۸۹.



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی